

دموکراسی، نفت و مالیات

نقدی به نظریه نئولیبرالیستی

دولت رانت خوار نفتی

دکتر محمد قراگوزلو

درآمد

آیا وجود نفت، نفرین طبیعت است؟ آیا نفت مصیبت اقتصادی است که استحصال ساده و درآمد فربه آن سبب شده است بخش بزرگی از دولتهای نفتی - بویژه دولتهای خاورمیانه - در سایه فروش آن، از یک سو در مسیر اقتصاد تک محصولی در جا بزنند و اندیشه تولید کالاهای دیگر و صادرات غیر نفتی را بایگانی کنند، و از سوی دیگر اقتصاد متکی به مالیاتهای مستقیم را به تاق‌نسیان بسپارند و دچار انقباض اقتصادی شوند؟ آیا اتکای دولتهای منطقه ما به درآمد نفت، باعث گسترش نهادهای غیردموکراتیک شده است؟ آنها از این رو که چون دولت از شهروندان مالیات نمی‌گیرد و در برابر کار کرد و هزینه‌های خود به شهروندان پاسخگو نیست، گونه‌ای گسست و جدایی تاریخی میان دولت و شهروندان پدید آمده و به پا گرفتن دولتهای دیکتاتوری انجامیده است؟

شرح و نقد این مسأله (ابطال دموکراسی و دولت رانت خوار نفتی) موضوعی است که گرچه از پنج شش دهه پیش مطرح بوده، اما به ظاهر به علت افزایش کم سابقه بهای نفت، بار دیگر به مقوله‌ی پر کشمکش در محافل سیاسی - اقتصادی تبدیل و بویژه در چارچوب یک

نظریه، از سوی نئولیبرالها قالب بندی شده است. در ایران معاصر نیز، چنین مقوله‌ی از سوی رفرمیستهای نئولیبرال، برای رویارویی ابزاری با دولت نومحافظه کار نهم به کار گرفته شده است. در واقع، بورژوازی به خاطر همگرایی ذاتی خود در سراسر جهان، به موضعگیری همسانی در خصوص ارتباط دموکراسی و نفت رسیده و در چارچوب نئولیبرالیسم، نظریاتی به دست داده است که نه تنها دربرگیرنده کمترین رهیافت برای رها شدن از بحرانهای اقتصادی - سیاسی نیست؛ که در نهایت، نئولیبرالیسم دست در دست نومحافظه کاری، بر آن است تا از راه فرافکنی، ناکارآمدی و بن‌بستهای روزافزون پیش روی خود را به جاهایی دیگر پرتاب کند. هواداران نظریه نئولیبرالیستی «دولت رانت خوار نفتی» نیز در همین راستا می‌کوشند ضمن شکستن همه کاسه کوزه‌های توسعه نیافتگی بر سر نفت و متهم کردن دولتهای نفتی به دیکتاتوری، از یک سو رقیب سیاسی خود را هدف بگیرند و از سوی دیگر، گزینه مالیات به جای نفت را بعنوان منبع تأمین هزینه‌های دولت پیش بکشند.

در این نوشتار خواهیم کوشید نادرستی نظریه دولت رانت خوار نفتی را بی‌توجه به مصارف داخلی آن و

بی اعتنا به چالشهای احزاب و گروههای درگیر مسایل روز با یکدیگر، با محک استدلال، نقد و ارزیابی کنیم.

پیشینه موضوع

پیشینه نظریه «دولت رانت خوار نفتی» در ایران به واپسین دهه زمامداری پهلوی دوم بازمی گردد. در ۱۳۵۲ که بهای نفت به بشکه‌یی ۳۰ دلار افزایش یافت، دلار فراوان به خزانه کشور سرازیر شد که بخشی از آن صرف هزینه‌های تسلیحاتی و تجهیز ارتش گردید و بخش دیگری پس از تبدیل به ریال، به درون جامعه تزریق شد. آن گاه، این نظریه سست نیز به میان آمد که استوار شدن پایه‌های نظامی (ارتش) و امنیتی (ساواک) رژیم، و رسیدن (ادعایی) کشور به جایگاه پنجمین قدرت نظامی جهان، به اعتبار دلارهای نفتی بوده است. در آغاز همان دهه (۱۳۵۰)، محمدعلی همایون کاتوزیان، نظریه «دولت رانت نفتی» را در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» مطرح کرد و بدین سان، موضوع ناکارآمدیهای اقتصاد تک محصولی در محافل کارشناسی و دانشگاهی، جای خود را به نظریه پیش گفته داد. اینک، کم و بیش چهار دهه پس از آن، افزایش چشمگیر بهای نفت، در کنار کارکرد دولتهایی که درآمدهای نفتی را صرف وارد کردن کالاهای مصرفی و هزینه‌های روزانه می‌کنند و با برداشت از حسابهای ذخیره ارزی، از بهسازی و گسترش زیرساختهای اقتصادی غافل می‌مانند، بار دیگر نظریه «دولت رانت نفتی» به موضوعی داغ بدل شده است. در این میان، کسانی نیز به میدان آمده و ملی شدن نفت به دست دولت دکتر محمد مصدق را به معنای دولتی کردن نفت و نقطه آغاز رکود اقتصادی ایران و زمینه‌ساز شکل‌گیری اقتصاد تک محصولی و دولت رانته دانسته‌اند. برخی کسان با استناد به نظریه فرید زکریا، در کتاب «آینده آزادی» از نفت بعنوان مصیبتی بزرگ و مانعی در راه توسعه ایران یاد کرده و رمز پیشرفت کشورهای خاور آسیا-ژاپن، کره جنوبی، مالزی و... را، بی‌بهرگی آنها از درآمد نفت دانسته‌اند. چنان که یکی از آنان در نقد نوشتاری از صاحب این قلم،^۱ به نظریه فرید زکریا درباره ارتباط مالیات و توسعه‌یافتگی اشاره کرده و به نقل از او نوشته است:

«حکومت‌های شرق آسیا خوش اقبال بودند زیرا بسیار فقیر بودند.» و ادامه می‌دهد: «طبعاً برای آن که این حکومت‌ها قوی شوند باید ثروت مند شوند و برای این منظور باید از جامعه مالیات بگیرند. پس لاجرم باید ثروت مند شوند. ثروت‌مندی جامعه مستلزم کار سخت و برنامه‌ریزی خوب و دولت کارآمد است و در مقابل دولتی که دلارهای اش از چاه‌های نفت درمی‌آید نیازی به این امر ندارد. در وفور منابع، عقلانیت اقتصادی در حاشیه قرار می‌گیرد و مدیریت منابع بلا موضوع می‌شود. فرید زکریا نقل می‌کند که دو اقتصاددان دانشگاه هاروارد ۹۷ کشور در حال توسعه را طی دودهمه (۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹) بررسی کرده‌اند و متوجه شده‌اند که موهبت‌های طبیعی ارتباط وثیقی با ناکامی اقتصادی دارد.»^۲

این دریافت نادرست از مالیات و چگونگی ثروت‌مند شدن جامعه، مصداق روشنی است از عکس مارکشی‌دن، و چنانکه خواهیم گفت، بهره‌گیری نادرست دولتها از درآمد نفتی، کمترین ربطی به این موهبت طبیعی ندارد. در این ماجرا که ملتی به جای کار و تلاش و تولید به هر دلیل - راه مصرف را برگزیده، تنها متهم بی‌گناه همان نفت است. گناه نفت چیست که ملتی به درستی کار و تولید نمی‌کند؟ گناه نفت چیست که ملتی کم‌کاری و کم‌فروشی می‌کند و این رفتارها در فرهنگ تاریخی نهادینه شده است؟ گناه نفت چیست که ملتی تا چشم کار می‌کند پیشینه سراسر استبداد دارد؟ آیا در دوران قاجار هم که از پول نفت خبری نبود، رژیم حاکم به شیوه

○ برخی کسان با استناد به نظریه فرید

زکریا، در کتاب «آینده آزادی» از نفت بعنوان مصیبتی بزرگ و مانعی در راه توسعه ایران یاد کرده و رمز پیشرفت کشورهای خاور آسیا - ژاپن، کره جنوبی، مالزی و... را، بی‌بهرگی آنها از درآمد نفت دانسته‌اند.

هفته ۳۶ تا ۴۰ ساعت کار می کنند. مقایسه‌ی تولید سرانه‌ی يك کارگر ژاپنی با يك کارگر آمریکایی نشان می دهد در صنایع اتوموبیل سازی آمریکا، يك کارگر در يك سال ۲۵ دستگاه اتوموبیل تولید می کند اما يك کارگر ژاپنی ۱۵۰ اتوموبیل در سال تولید می کند. به همین دلیل نیز صنایع آمریکا قدرت رقابت و برتری خود را از دست داده اند.»^۳

در این جا نمی خواهیم به مقولاتی مانند بهکرد فناوری و کاهش ساعت کار از چهل ساعت در هفته به کمتر از ۳۰ ساعت بپردازیم و ضمن نفی کارمزدی، نمونه های دیگری از کشورهای بلوک سرمایه داری در اسکانیدیناوی - مشهور به «دولت رفاه» - بیاوریم. مراد از طرح نتایج پژوهش پیش گفته، تنها این است که نشان داده شود عقب ماندگی اقتصادی دولتهای نفتی و نیز ویژگی دیکتاتوری حکومت در این کشورها (برای نمونه عربستان، کویت، بحرین، امارات و... که از پارلمان و حق رأی زنان در آنها خبری نیست)، ربطی به رانت های نفتی ندارد.

سستی نظریه فرید زکریا

نئولیبرالها می کوشند با تظہیر سرمایه داری مترویل، این گونه وانمود کنند که در بحث عقب ماندگی سیاسی - اقتصادی، این کشورهای نفتی خاورمیانه نبوده اند که از سوی دولتهایی همچون آمریکا، انگلیس و... غارت شده و در سایه استعمارزدگی، دچار بحران توسعه شده اند؛ نئولیبرالهای جهانی - و همسرایان وطنی آنان - معتقدند که این ما - یعنی کشورهای نفتخیز - بوده ایم که غریبان را چاپیده ایم و در برابر فروش نفتی که برای آن کمترین زحمتی نکشیده ایم، از دستاوردهای تکنولوژیک غرب و بر سر هم دانش و فناوری آن بهره برده ایم. نئولیبرالها، البته، به ما نمی گویند که اگر چنین باشد، بی گمان ایالات متحده برای حمله به عراق، دچار بیماری مازوخیسم شده است! هم چنین، آنان به ما نمی گویند که دموکراسی تحمیلی و خونین آمریکا در عراق و حضور نیروهای آمریکایی در کشورهای خاورمیانه و پیش کشیدن طرح جغرافیای تازه خاورمیانه، در کنار تضمین امنیت اسرائیل، در برگیرنده

○ بهره گیری نادرست دولتها از درآمد نفتی، کمترین ربطی به این موهبت طبیعی ندارد. در این ماجرا که ملّتی به جای کار و تلاش و تولید - به هر دلیل - راه مصرف را برگزیده، تنها متهم بی گناه همان نفت است. گناه نفت چیست که ملّتی به درستی کار و تولید نمی کند؟ گناه نفت چیست که ملّتی کم کاری و کم فروشی می کند و این رفتارها در فرهنگ تاریخیش نهادینه شده است؟ گناه نفت چیست که ملّتی تا چشم کار می کند پیشینه سراسر استبداد دارد؟

خودسرانه و دیکتاتوری عمل نمی کرد؟ آیا نهادهای سرکوبگر در دوران رضاشاه - که از پول نفت بهره ای نداشتند - در خدمت دیکتاتوری، بساط داغ و درفش و زندان پهن نمی کردند؟ دریافتن این نکته، که پیشرفت و توسعه ژاپن و کشورهای دیگری همچون ژاپن پیوندی مستقیم با «دولت رانت نفتی» ندارد و از کار سودمند و تولید مستمر اقتصادی مایه گرفته است، چندان دشوار نیست. در پژوهشی که نتایج آن به این جانب ارایه شده، چنین آمده است:

«مطالعه ای که در سال ۱۳۶۵ در مورد ساعت کار مفید يك سازمان اداری به عمل آمد نشان می دهد که ساعت کار در سازمان مزبور ۵۲ ساعت در هفته بوده است. یعنی علاوه بر ۴۴ ساعت مقرر، کارکنان آن سازمان ۸ ساعت کار اضافه هم داشته اند. کار مفید کارکنان این سازمان فقط ۷/۸ ساعت در هفته بوده است. یعنی حتی کم تر از ۸ ساعت اضافه کاری که دریافت کرده اند. حال بنگریم به همین موضوع در کشورهای دیگر:

ساعت کار مفید در ژاپن تا ۶۰ ساعت در هفته است. این رقم در کره جنوبی به ۵۴ تا ۷۲ ساعت در هفته نیز می رسد. از طرف دیگر آمریکاییان به طور متوسط در

غیردموکراتیک دولتی از راه ترزریق درآمد، و مالیات بعنوان ابزار گسترش دموکراسی، ارتباط برقرار کنند. هر چند نظریه دولت رانت خوار نفتی، در چهار پنج دهه گذشته همواره در ایران مطرح بوده، این موضوع هرگز از مرز ارزیابیها و گفتمانهای خام رسانه‌یی فراتر نرفته و به یک الگوی روشن اقتصادی، یا برنامه‌های مدون توسعه محور، نینجامیده است.

تحلیل توماس فریدمن

با تأکید بر این نکته که رانت به معنای درآمدی است که از فعالیت مولد اقتصادی به دست نیاید، هواداران نظریه دولت رانت خوار نفتی می‌کوشند واریز شدن پول نفت به خزانه دولت را روشی غیراقتصادی، ضد دموکراتیک و برخلاف روند توسعه نشان دهند. برپایه این نظریه - چنان که به نقل از فریدز کریا و هواداران وطنیش گفته شد - تاهنگامی که دولت به درآمد بادآورده نفتی تکیه زده است، عقلانیت اقتصادی در تصمیمگیریها نقشی نخواهد داشت. در همین

منافع اقتصادی هنگفتی است که سر نخ آن - جدا از ژئوپلیتیک - در چاله بحران انرژی و البته چاههای نفت و گاز نهفته است.

از سوی دیگر، نکته خنده آور در نظریه فریدز کریا، نقبی است که او برای ثروتمند شدن جوامع زده و نبودن منابع و موهبتهای طبیعی را مهم ترین دلیل ثروتمند شدن جوامع دانسته و همه پلکان رشد و توسعه اقتصادی را بر زمین مالیات گذاشته است. با چنین استدلالی ناچار باید گفت شرایط مناسب جغرافیایی اروپا، که برای نمونه به هلند اجازه پرورش و صدور گل می‌دهد و سالانه بیش از ده میلیارد دلار به حساب آن کشور واریز می‌کند، از عوامل بازدارنده توسعه است و اگر اروپا گرفتار خشکسالی و بی بهره از مواهب طبیعی بود، دهها بار بیش از امروز به توسعه و رشد اقتصادی دست می‌یافت. همچنان که با استدلال فریدز کریا باید پذیرفت بلایایی مانند زلزله و سونامی و بی آبی و...، از پیش شرطهای ثروتمند شدن جوامع است! در اینکه، وجود دولت کارآمد در کنار عقلانیت اقتصادی و مدیریت درست منابع، بی چون و چرا از ابزارهای توسعه اقتصادی است، تردیدی نیست؛ همچنان که در نادرستی این نظریه نیز که وفور منابع موجب فقر، به حاشیه رفتن عقلانیت اقتصادی و سقوط مدیریت منابع می‌شود، شکی نیست. اگر فراوانی منابع - به تعبیر فریدز کریا - عامل از میان رفتن عقلانیت اقتصادی بود، کشوری مانند آمریکا، می‌بایست همه چاههای نفت خود را منفجر می‌کرد و کشورهای بهره‌مند از منابع دریایی، جنگلی، کانی و... نیز، برپایه همان استدلال، باید آبهای خود را آلوده می‌کردند و آتش به جان جنگلها و طبیعت سبز و معادن می‌زدند.

در یافتن این نکته که مالیات باید بخشی چشمگیر از درآمدهای هر دولت را شکل دهد، چندان دشوار نیست؛ چنان که درک ضرورت دریافت مالیات تصاعدی از گروهها و لایه‌های پردرآمد و ثروتمند جامعه به منظور تقویت پشتوانه‌های رفاه اجتماعی نیز چندان دشوار نیست. ولی معضل اصلی از آنجا آغاز می‌شود که نئولیبرالها، می‌کوشند میان استواری پایه‌های

○ نئولیبرالها می‌کوشند با تظهير

سرمایه‌داری متروپل، این گونه وانمود کنند که در بحث عقب ماندگی سیاسی - اقتصادی، این کشورهای نفتی خاورمیانه نبوده‌اند که از سوی دولتهایی همچون آمریکا، انگلیس و... غارت شده و در سایه استعمارزدگی، دچار بحران توسعه شده‌اند؛ نئولیبرالهای جهانی - و همسرایان وطنی آنان - معتقدند که این ما - یعنی کشورهای نفتخیز - بوده‌ایم که غربیان را چاییده‌ایم و در برابر فروش نفتی که برای آن کمترین زحمتی نکشیده‌ایم، از دستاوردهای تکنولوژیک غرب و بر سر هم دانش و فناوری آن بهر بهره‌برداریم.

از حوصله و هدف این جستار است و ما، در بخشهای گوناگون کتاب «فکر دموکراسی سیاسی» و بویژه در فصل پنجم آن، به تفصیل از این مهم سخن گفته‌ایم.^۵ در پا گرفتن دیکتاتوری، عوامل بسیار در کار است که در این میان، برخلاف گمان فریدز کریا، توماس فریدمن و دیگر نئولیبرالها، مواهب طبیعی (نفت و...) و مالیات دخالت مستقیم ندارد. مگر دولتهای دیکتاتوری... همه از مواهب طبیعی همچون نفت برخوردارند؟ مگر دولت نروژ - که از ذخایر فراوان نفتی بهره‌مند است - عقلانیت اقتصادی را کنار نهاده و درآمدهای نفتی را به خدمت دیکتاتوری درآورده است؟ این چه استدلال ساده‌لوحانه‌یی است که می‌کوشد میان نفت و دموکراسی، پیوند بی‌واسطه ایجاد کند و رمز رهایی از دیکتاتوری را تنها در «مالیات‌گیری» بجوید؟

مالیات - دموکراسی

نظریه دولت رانت‌خوار نفتی، رمز شکوفایی اقتصادی و پاگیری دموکراسی را در نشستن مالیات به جای نفت می‌داند. برپایه این نظریه، از آنجا که دولت بهره‌مند از درآمدهای نفتی برای هزینه‌های گوناگون خود و اعمال حاکمیت خودکامانه از راه تزریق پول به سازمانهای پلیسی و بوروکراتیک، نیازی به گرفتن مالیات

چارچوب و برپایه همین ادعا، دسترسی دولت به درآمدهای نفتی، همیشه و در همه جا - و نه تنها در خاورمیانه - سبب شده است که مدیران بلندپایه دولتی در پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و نیز نظرات سیاسی خود، رفتار دلخواه و غیر پاسخگو در پیش گیرند و دیکتاتوری پیشه کنند.

توماس فریدمن، روزنامه‌نگار برجسته نیویورک تایمز و از مدافعان نئولیبرال نظریه دولت رانت‌خوار نفتی درباره آنچه که خود «نفرین نفت» نامیده است، می‌نویسد:

هیچ چیز، چون «نفرین نفت»، عامل به تعویق افتادن عروج چارچوب دموکراتیک در جاهایی مانند ونزوئلا، نیجریه، عربستان و... نبوده است. تا هنگامی که شاهان و دیکتاتورها در این دولتهای نفتی بتوانند - بجای بهره‌برداری از انرژی و استعدادهای طبیعی شهروندانشان - با بهره‌برداری از منابع طبیعی‌شان ثروتمند شوند، می‌توانند بر سر قدرت بمانند. آنان می‌توانند پول نفت را برای انحصاری کردن همه ابزارهای قدرت (ارتش، پلیس، دستگاههای اطلاعاتی) به کار گیرند و هیچ‌گاه ناگزیر از شفاف‌سازی کارها و تقسیم قدرت نباشند... آنان، هیچ‌گاه وادار به مالیات گرفتن از مردمان نمی‌شوند. بنابراین، رابطه حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان، سخت غیرعادی می‌شود. بی‌مالیات، نمایندگی وجود ندارد. حکومت‌کنندگان، ناگزیر نیستند حرف مردمان را بشنوند و به جامعه توضیح دهند که ثروت ملی را چه گونه هزینه می‌کنند.^۶

گذشته از ارتباط مستقیم و دوسویه ثروت و قدرت و با توجه به این نکته روشن که در کشورهای توسعه‌نیافته، شهروندان از قدرت به ثروت می‌رسند و این، در پیوند با ذات فسادانگیز قدرت سیاسی تعریف‌پذیر است، می‌توان گفت که تحلیل فریدمن، مصداق نعل وارونه‌یی است که نه تنها در تعریف و شناخت مبانی نظری تحکیم نهادهای دیکتاتوری نشانی اشتباه می‌دهد، بلکه در اصل، توان‌شناسایی مکانیسم‌های علمی و تاریخی تقسیم و توزیع قدرت از یک سو و شفافیت سیاسی را ندارد. پرداختن به چگونگی تقسیم و توزیع قدرت، بسی فراتر

○ در یافتن این نکته که مالیات باید بخشی چشمگیر از درآمدهای هر دولت را شکل دهد، چندان دشوار نیست؛ چنان که درك ضرورت دریافت مالیات تصاعدی از گروهها و لایه‌های پردرآمد و ثروتمند جامعه به منظور تقویت پشتوانه‌های رفاه اجتماعی نیز چندان دشوار نیست. ولی معضل اصلی از آن جا آغاز می‌شود که نئولیبرالها، می‌کوشند میان استواری پایه نهادهای غیردموکراتیک دولتی از راه تزریق درآمد، و مالیات بعنوان ابزار گسترش دموکراسی، ارتباط برقرار کنند.

○ گذشته از ارتباط مستقیم و دو سویه ثروت و قدرت و با توجه به این نکته روشن که در کشورهای توسعه نیافته، شهروندان از قدرت به ثروت می‌رسند و این، در پیوند با ذات فساد انگیز قدرت سیاسی تعریف پذیر است، می‌توان گفت که تحلیل فریدمن، مصداق نعل وارونه‌ی است که نه تنها در تعریف و شناخت مبانی نظری تحکیم نهادهای دیکتاتوری نشانی اشتباه می‌دهد، بلکه در اصل، توان شناسایی مکانیسمهای علمی و تاریخی تقسیم و توزیع قدرت از يك سو و شفافیت سیاسی را ندارد.

تجربه انقلاب آمریکا و پرداخت مالیات از سوی مستعمره نشینان به دولت بریتانیا در يك سده، نشان می‌دهد که به هیچ‌رو پیوندی معنادار میان با گرفتن پارلمان و پرداخت مالیات وجود ندارد؛ زیرا مهاجران به آمریکا بیش از يك سده به بریتانیاییها مالیات داده بودند، بی‌آنکه حق نظارت بر چگونگی هزینه شدن پولهای خود داشته باشند. گذشته از آن، دولت بریتانیا در همه آن سالها در «شکوفایی اقتصادی» مستعمره آمریکا نقش داشت، بی‌آنکه کمترین نیازی به جلب مشارکت سیاسی مردمان در آن سرزمین احساس کند. از سوی دیگر، ممکن است مدافعان نظریه دولت رانت خوار نفتی - ضمن عقب‌نشینی ملموس - مدعی شوند که اگر هم پیوندی مستقیم میان مالیات و دموکراسی نباشد، مالیات دهندگان با فشار، خواهان مشارکت همه‌سویه در حکومت خواهند شد و از این راه به پتانسیلهای نظارت و نمایندگی، ظرفیت فربه‌تری خواهند بخشید. چنین نیز نیست. شواهد بسیار در دست است گویای آنکه هم نظام مالیاتی برقرار بوده، هم رژیم دیکتاتوری. نکته جالب توجه اینکه همین رژیم دیکتاتوری، در راه رشد

ندارد، قدرت‌ش را از شهروندان نمی‌گیرد و می‌تواند بی‌اعتنا به اعتراض نهادهای مردمی و دموکراتیک و احزاب سیاسی، هرگونه ناراضی و اعتراض را سرکوب کند. برپایه این نظریه، اگر دولت ناگزیر از گرفتن مالیات باشد و همه هزینه‌های خود را مستقیم و غیرمستقیم از راه مالیاتگیری تأمین کند، آنگاه:

الف. از فعالیت اقتصادی عقلانی پشتیبانی می‌کند تا در پرتو رشد اقتصادی، بر دریافت مالیات افزوده شود.

ب. چنین فراگردی مایه پاسخگویی دولت به شهروندان می‌شود؛ زیرا دولت متگی به درآمد مالیاتی ناگزیر است به شهروندان توضیح دهد که این پولها را کجا و چگونه هزینه می‌کند. بدین‌سان، نظارت شهروندان بر دولت تحقق می‌یابد و در پرتو چیرگی ملت بر دولت، دموکراسی پامی گیرد.

در واقع، شعار استراتژیک «بی‌مالیات، نمایندگی وجود ندارد»، ساختار اصلی نظریه دولت رانت خوار نفتی را شکل می‌دهد. این شعار، گرچه امروز از سوی نئولیبرالها طرح می‌شود و پشتوانه نظری انتقاد از دولتهای استبدادی متگی به درآمد نفت قرار می‌گیرد، ولی از دید تاریخی، پیشینه ساختاری آن به آغاز انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا بازمی‌گردد. رویدادها در آن سالها، آشکارا سستی ارتباط مالیات با دموکراسی را نشان می‌دهد. گفتنی است که در اواخر سده هجده (۱۷۸۰ به بعد) مستعمره نشینان آمریکا و بویژه بازرگانان، هر چند به دولت بریتانیا مالیات می‌دادند، ولی از آنجا که در مستعمرات زندگی می‌کردند، در گزینش نمایندگان در پارلمان بریتانیا نقشی نداشتند و از حق نمایندگی بی‌بهره بودند. گذشته از آن، برخلاف پندار فریدز کریا و توماس فریدمن، شعار آزادیخواهانه انقلاب آمریکا، درست برخلاف نظریه «مالیات بر ابر با دموکراسی» بوده است. جنبشی که، جنگهای استقلال از بریتانیا را از بوستون آغاز کرد، آشکارا دولت بریتانیا را هدف قرار داده و بر پرچم رهاییبخش خود چنین نوشته بود: «بی‌نمایندگی، مالیاتی وجود ندارد». به سخن دیگر، مستعمره نشینان آمریکا، به درستی مدعی بودند که چون نمایندگی نمی‌شویم، پس مالیات هم نمی‌دهیم، نه اینکه چون مالیات نگرفته‌اید، نماینده نداشته‌ایم!!

نفت - دیکتاتوری

در تاریخ ما ایرانیان، تا چشم و عقل کار می‌کند، خیلی پر شمار از حکومت‌های خودکامه در کار بوده‌اند؛ حکومت‌هایی که دیناری در آمد نفتی نداشته‌اند، ولی سخت‌ترین گونه خودکامگی را بر مردمان اعمال می‌کرده‌اند. دولت قاجار، در بیش از يك سده سلطه استبدادی، کمترین در آمد نفتی نداشت. در ۱۹۰۱ میلادی مظفرالدین شاه امتیاز نفت را به دارسی داد: پنج سال پیش از صدور فرمان مشروطه. هنگامی که نخستین مجلس مشروطه در ۱۹۰۶ موضوع دادن امتیاز نامه به بیگانگان را در دستور کار خود قرار داده بود، هنوز يك لیتر نفت استخراج نشده بود. در ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی)، در مسجد سلیمان، برای نخستین بار، يك چاه نفت به بهره‌برداری رسید. برپایی شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در همین سال ثبت شده است. این تاریخ، کم و بیش، همزمان است با پاگیری حکومت مشروطه. صادرات نفت ایران - که از ۱۹۱۲ آغاز شده بود - به علت افزایش چشمگیر نیاز ناوگان جنگی بریتانیا در جریان جنگ جهانی یکم، فزونی گرفت. آنان که می‌خواهند گناه دیکتاتوری در ایران را به گردن در آمد نفت بیندازند، ناچار باید زمان تاریخنگاری خود را تنها تا همین سالها عقب بکشند. آیا، درست است که دوران استبداد به کمابیش يك صد سال گذشته کاهش داده شود؟

نکته جالبتر اینکه، مشکل بنیادی چنین افرادی این خواهد بود که از این مقطع به بعد (از ۱۹۱۲)، هر چند در آمد نفتی وجود داشته، ولی از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ خورشیدی)، که در سایه دخالت نظامی انگلستان و روسیه، کشور ما به دو بخش تقسیم شده بود، در ایران دولت مرکزی به معنای واقعی در کار نبوده است.

تاریخ دوران پهلوی نیز، مؤید سستی نظریه دولت رانت‌خوار نفتی است. در دوران رضاشاه، از کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) که امتیاز

○ در پا گرفتن دیکتاتوری، عوامل بسیار در کار است که در این میان، برخلاف گمان فریدزکریا، توماس فریدمن و دیگر نئولیبرالها، مواهب طبیعی (نفت و...) و مالیات دخالت مستقیم ندارد. مگر دولتهای دیکتاتوری... همه از مواهب طبیعی همچون نفت برخوردارند؟ مگر دولت نروژ - که از ذخایر فراوان نفتی بهره‌مند است - عقلانیت اقتصادی را کنار نهاده و درآمدهای نفتی را به خدمت دیکتاتوری درآورده است؟

اقتصادی، موفق هم بوده است. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. دولت سنتی میجی، که عامل اصلی گذار ژاپن به سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) شمرده می‌شود.
۲. دولت دیکتاتوری بیسمارک در آلمان، که روند صنعتی شدن آن کشور را زمینه‌سازی کرد و شتاب بخشید.

۳. دولت فاشیستی آدولف هیتلر، که در اوج بحران اقتصادی جهانی، اقتصاد آلمان را شکوفا کرد و از محبوبیت توده‌یی چشمگیر برخوردار شد.

آیا درست است که ماهیت دیکتاتوری رژیمهای پیشگفته بای نیازشان از مالیات گرفتن توجیه شود؟ همه این دولتها مالیات می‌گرفتند و نفت هم نداشتند. آیا می‌توان علت فروپاشی آن دولتها را فشار مالیات‌دهندگان دانست؟ در هیچ جای تاریخ باختر زمین و هیچ بخشی از تاریخ تکوین دموکراسی - حتا در سده‌های هجده و نوزده - يك نمونه عقب‌نشینی حکومت‌های خودکامه در برابر فشار مالیات‌دهندگان به چشم نمی‌خورد.

دوم بیشتر به وامها و کمکهای خارجی وابسته بود. در ۱۳۵۲، به عللی که طرح آنها بیرون از حوصله این جستار است، بهای نفت در بازار جهانی به چهار برابر افزایش یافت و چنانکه در ابتدای سخن گفتیم، درست از همان سال موضوع دولت رانت خوار نفتی وارد مباحث اقتصاد سیاسی ایران شد. افزایش خیره کننده در آمد نفتی رژیم وقت ایران- در آن دوران حساس- زلزله ای سنگین بود که نه تنها بر همه برنامه های دولت هویدا اثر گذاشت، بلکه، جامعه و اقتصاد ایران را نیز با نوسانهای پیش بینی ناپذیر روبه رو کرد. به هر رو، بی گمان افزایش چشمگیر در آمد نفت، هیچ ربطی به ثبات دیکتاتوری نداشته است. توجه به دو نکته زیر اهمیت ویژه دارد:

الف. نهادهای دیکتاتوری در رژیم پهلوی دوم- مانند ساواک و شهربانی- سالها پیش از افزایش بهای نفت پدید آمده و تثبیت و تحکیم شده بود و بهره گیری دولت از رانت نفتی- پس از ۱۳۵۲- هیچ ربطی به ساختارهای اصلی دیکتاتوری شاه ندارد.

ب. درست ۵ سال پس از افزایش نجومی درآمدهای نفتی، رژیم شاه، در رهگذر انقلاب بهمن ۱۳۵۷، فرو پاشیده است.

همین دو دلیل- در کنار تحلیلهای منطقی پیشگفته- بنیان نظریهٔ نئولیبرالی «دولت رانت خوار نفتی» را به

دارسی لغو شد، در آمد نفتی دولت ایران چشمگیر نبود و جای چندانی در بودجهٔ دولت نداشت. از آغاز استخراج نفت در ۱۹۱۲، تا فسخ امتیاز آن در ۱۹۲۳، شرکت نفت ایران و انگلیس ۲۰۰ میلیون پوند سود برده بود و سهم دولت ایران از این رقم، تنها ۱۶ میلیون پوند بود. گرچه قرارداد ۱۹۳۳ در آمد نفتی دولت رضاشاه را در هفت سال آخر زمامداری به سه برابر هفت سال پیش از آن افزایش داد، ولی، به گواهی همهٔ تاریخنگاران، بودجه دولت رضاشاه به این در آمد اتکا نداشت، بلکه، با در آمد انحصارات دولتی بر گمرکات، مالیات و البته افزایش حجم پول در گردش طراحی و عملیاتی می شد.

از سوی دیگر، در همان دوره، رضاشاه در چارچوب ایجاد تشکیلات بوروکراسی شبه مدرن، برای نخستین بار نظام دریافت مالیات را در ایران به راه انداخت؛ گرچه بزرگترین بخش در آمد مالیاتی دولت را مالیات غیر مستقیم شکل می داد. مالیات غیر مستقیم، از راه ایجاد انحصار دولتی بر چند کالای مورد نیاز شهروندان مانند چای، قند و توتون تأمین می شد و هنگامی هم که مالیات مستقیم برقرار شد، مالیات بر در آمد و دارایی ثروتمندان، به بودجهٔ دولت رضاشاه راه نیافت. چنین شیوه ای، پس از وی نیز به کار گرفته شد و تاکنون نیز نه تنها رقم دارایی بورژوازی ایران به درستی روشن نیست، بلکه صاحبان صنایع بزرگ، بازرگانان و انواع و اقسام میلیاردرها، با ترفندهای گوناگون از پرداخت مالیات بر در آمد و دارایی خود می گریزند.

از يك دیدگاه، موضوع رانت نفتی را می توان با ماجرای ملی شدن نفت در دوران دکتر محمد مصدق مرتبط دانست. هر چند پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نفت ایران از دید حقوقی همچون گذشته ملی (دولتی) باقی ماند، ولی قرارداد با کنسرسیوم، به گونه ای شگفت انگیز، در آمد نفتی دولت را کاهش داد. در چنان شرایطی و بویژه در ده سال نخست پس از کودتا، افزایش در آمد نفت، تنها با افزایش مقدار استخراج ممکن بود. اما، با وجود نیاز شدید اقتصاد در حال شکوفایی جهان در همان دوران (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲)، بودجهٔ دولت پهلوی

○ در واقع، شعار استراتژیک «بی مالیات،

نمایندگی وجود ندارد»، ساختار اصلی نظریهٔ دولت رانت خوار نفتی را شکل می دهد. این شعار، گرچه امروز از سوی نئولیبرالها طرح می شود و پشتوانهٔ نظری انتقاد از دولتهای استبدادی متکی به در آمد نفت قرار می گیرد، ولی از دید تاریخی، پیشینهٔ ساختاری آن به آغاز انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا بازمی گردد.

- مصدق درمان کنند، تنها در شرایطی می توانند گریبان خود را از مخمصه های پیش گفته بیرون کنند و به يك جمع بندی منطقی از نظریه دولت رانت خوار نفتی برسند، که با شهامت سیاسی و جسارت اخلاقی، موضوع خصوصی سازی کل تشکیلات نفتی کشور را به میان نهند!! و درست به همین سبب نیز، نظریه پوچ دولت رانت خوار نفتی برای رفرمیستهای دولترای ما فاقد اعتبار اقتصادی و برای سرمایه داری دولتی ایران، بی بهره از اهمیت اثباتی است. این نظریه، در شکل نهایی خود، گونه ای تابوشکنی از لیبرالیسم سنتی، از راه ایجاد شوک و سلب وجهه از همه نمایندگان سیاسی آن است.

اگر این استدلالها را بپذیریم، ممکن است این پرسش پیش آید که چرا رفرمیستهای ما با اصرار تمام، نظریه دولت رانت خوار نفتی را بعنوان تنها راه حل معضلات اقتصادی کشور مطرح می کنند؟

پاسخ خیلی ساده است. برخی سیاستهای شتابزده، غیر کارشناسی، و بی بهره از عقلانیت اقتصادی - به اذعان وزرای مستعفی کشور و اقتصاد داری - و پیش آمدن چالشهای بی درپی در روابط خارجی (وضع تحریمهای گوناگون)، آسیبهای سنگین به روند رو به رشد سرمایه گذاری خصوصی زده و همین، بخش بزرگی از طبقه سرمایه دار در ایران و جهان و هواداران سیاسی آنها

چیزی کمتر از هیچ فرو می کاهد و مبانی نظری اصلاح طلبان معاصر ایرانی را فرو می ریزد! سرانجام، باید بر این نکته مهم انگشت گذاشت که نظریه نئولیبرالی دولت رانت خوار نفتی، نه تنها نمی تواند میان سه پدیده دموکراسی، نفت و مالیات پیوند معقول برقرار کند، بلکه با پارادوکسهای درونی خود، شالوده تاریخننگاری لیبرالهای ایرانی را به هم می ریزد و تئوری پردازان آنرا دچار آشفتگی تاریخی و سراسیمگی نظری می کند. زیرا، اگر قرار باشد این نظریه به منطق شکل بندی خود پایدار بماند، ناگزیر به بازیگران نقش نخست در تاریخ معاصر ایران، هویتی وارونه می بخشد. جهت گیری تاریخی این نظریه به ما می گوید:

- جنبش ملی کردن صنعت نفت، در کنار جریان سیاسی جبهه ملی و در رأس آن دکتر محمد مصدق - به علت تلاش برای بالا بردن درآمد نفتی دولت - در جای متهم اصلی در زمینه استوار ساختن پایه های دیکتاتوری پهلوی دوم می نشینند.

- رضا شاه، که به علت بی بهرگی از درآمد نفتی، ناگزیر به نظام مالیات گیری رو کرده است، در جایگاه فردی دموکرات و مروج اصول اقتصاد سیاسی دموکراتیک قرار می گیرد.

- شرکت نفت انگلیس و ایران، هنگامی که سهم کمتری از درآمد نفت به دولت ایران می پرداخته، غیر مستقیم به گسترش پایه های دموکراسی یاری می رسانده است.

- کنسرسیون، از آن رو که حجم صادرات نفتی را افزایش داده و به تبع آن درآمد دولت ایران را بالا برده است، به عنوان یکی از متهمان اصلی پرونده، گناهکار معرفی می شود!!

بهره سخن

آنان که می کوشند بیماری اقتصاد سیاسی و سیاست اقتصادی ایران معاصر را با آمیزه ای از نسخه به زور بومی شده کارل پوپر - فون هایک، با امضای نایینی

○ در تاریخ ما ایرانیان، تا چشم و عقل کار می کند، خیلی پر شمار از حکومت های خود کامة در کار بوده اند؛ حکومت هایی که دیناری درآمد نفتی نداشته اند، ولی سخت ترین گونه خود کامگی را بر مردمان اعمال می کرده اند. دولت قاجار، در بیش از يك سده سلطه استبدادی، کمترین درآمد نفتی نداشت.

○ نظریه نئولیبرالی دولت رانت خوار نفتی، نه تنها نمی تواند میان سه پدیده دموکراسی، نفت و مالیات پیوند معقول برقرار کند، بلکه با پارادوکسهای درونی خود، شالوده تاریخننگاری لیبرالهای ایرانی را به هم می ریزد و تئوری پردازان آنرا دچار آشفتگی تاریخی و سراسیمگی نظری می کند. زیرا، اگر قرار باشد این نظریه به منطق شکلبندی خود پایدار بماند، ناگزیر به بازیگران نقش نخست در تاریخ معاصر ایران، هویتی وارونه می بخشد.

درآمدهای نفتی و تخریب مواهب طبیعی نگذشته است. در ایران نیز چنین است.

منابع

۱. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۶)، «عدم استقبال از اقبال اقتصادی»، شرق، ش ۸۷۵، ص ۱۱
۲. عبدی. عباس (۱۳۸۶)، «خوش شانس یا بد شانس»، شرق، ش ۸۷۷، ص ۱۱
۳. ابراهیمی. علیرضا (۱۳۷۶). عوامل مؤثر بر وجدان کاری کارکنان سازمانها، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی
4. Friedman Thomas (2006), *The World is flat - The Globalized World in the Twenty- First Cenury*, Penguin Books, p. 562
۵. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۷)، فکر دموکراسی سیاسی، تهران: نگاه
۶. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۶)، «اقتصاد متورم»، اعتماد، ۹/۱۲/

(نئولیبرالها) رارنجانده است. کاهش دستوری نرخ بهره بانکی، تدوین بودجه کل گرا و غیرشفاف، انحلال سازمان برنامه و بودجه، افزایش بی سابقه حجم نقدینگی و به تبع آن بالا رفتن نرخ تورم، دادن تسهیلات بانکی به سازمانهای زیانده، سرازیر شدن تسهیلات به سوی بخشهای غیرمولد و تقویت بازار دلالتی از جمله در بخش مسکن و طلا - به تأیید رییس جمهوری در آخرین مصاحبه تلویزیونی - برداشتهای پیاپی از صندوق ذخیره ارزی و چشم بستن بر ورود کالاهای بی ارزش مصرفی و... بر سر هم، سرمایه گذاری بخش خصوصی در اقتصاد ایران را به کمترین اندازه رسانده و نه تنها اقتصاد از اهداف سند چشم انداز دور مانده، بلکه، ابلاغیه های پیاپی در خصوص عملیاتی شدن اصل ۴۴ قانون اساسی نیز بی اثر شده است.

نئولیبرالها، بیهوده می کوشند زیانهای خود و دوستان سرمایه دارشان را در حوزه تزیق بی رویه دلارهای نفتی به جامعه توجیه و راز پیشگیری از حرکت دولت را در توقف درآمدهای نفتی رمز گشایی کنند.

گذشته از آنچه در نفی و رد نظریه دولت رانت خوار نفتی گفته شد، بی گمان دولت باید در نظام بودجه ریزی و شیوه کاربست درآمدهای کنونی خود بازنگری اساسی کند. تغییر فوری نظام مالیاتی به سود لایه های کم درآمد و تهدیدست جامعه (کارگران، کارمندان، کسبه خرده پا)، کاهش مالیاتهای غیرمستقیم و برقراری مالیات تصاعدی بر درآمد و دارایی طبقه مرفه (کارخانه داران، برج سازان، بازرگانان و...)، از راهکارهایی است که می تواند ضمن کاستن از فاصله طبقاتی موجود، به بهبود وضع زندگی اکثریت شهروندان یاری رساند.

در هیچ جای جهان، ماشین دموکراسی از راه کاهش